مجله علمی پژوهش درمدیریت ومطالعات اجتماعی، شماره ۹ ، پاییز ۱۳۹۶جلد۲، ص ۸-۱

http://www.jmss.ir

تحلیل ساختاری جوامع الحکایات عوفی بر اساس نظریه ی گریماس

مجله علمی پژوهش درمدیریت ومطالعات اجتماعی (سال سوم)
شماره ۹ / پاییز ۱۳۹۶ / ص ۸-۱

عالیه یوسف فام[۱]، فهیمه آرونی کاشانی[۲]

[۱]استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

[۲]دانش آموخته ی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

نویسنده مسئول:

عالیه یوسف فام

چکیده :

دراین پژوهش ، ساختار حکایات « جوامع الحکایات عوفی » از نظر مطابقت با نظریه ی ساختار گرایی گریماس بررسی شده است. روش تحقیق ، توصیفی وتحلیلی بوده و یافته های تحقیق مبین اثبات این فرضیه می باشد که حکایت‌های عوفی از ساختار روایی منسجم برخوردارند و از الگوی کنشی گریماس تبعیت می‌کنند . با انتخاب صد حکایت به عنوان حجم نمونه ، هشتاد وچهار طرحواره که مطابق الگوی گریماس بوده بررسی شده وترسیم الگوی کنشگران برای هر حکایت بیانگر این نتیجه می باشد که تقلیل کنشگران از طریق تکرار وحذف از پیچیدگی حکایتهای عوفی کاسته ومنجر به سادگی و گاهی ضعف شده است . .جمع شدن فاعل وشی ء ارزشی ، پایان خوشی را فراهم آورده واغلب حکایات به صورت اتصالی است . در بررسی زنجیره های روایی بیشترین بسامد در زنجیرهٔ میثاقی مربوط به عهدهای ذهنی و درونی فاعل است.

واژگان کلیدی : جوامع الحکایات، عوفی، ساختار گرایی، گریماس، الگوی کنشی

مقدمه

کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات اثر سدیدالدین محمد عوفی در نیمه ی اول سده ی هفتم هجری(حدود سال ۶۳۰ ه.ق) نوشته شده است. این کتاب « یکی از مهم ترین کتب فارسی است که علاوه بر انشاء روان و سلیس متضمن بسی حکایات تاریخی معتبر و استخراجاتی از کتب تاریخی مهمی است که از میان رفته است.» (عباس اقبال: ۱۳۴۱: ۵۱۹/۱)

در بررسی ساختار حکایات این کتاب از حیث عناصر ثابت و متغیر داستان، نظریه ی « معنا شناسی ساختاری» گریماس مورد استفاده قرار گرفته وحکایات بر اساس واحدهای تشکیل دهنده ی کنشی در قواعد صوری داستان بررسی و به این سوال پاسخ داده شده است که چگونه حکایت‌های جوامع الحکایات از الگوهای کنشی گریماس پیروی می‌کنند؟

دربارهٔ روایت شناسی و ساختار روایت، کتاب ها و مقالات ارزشمندی در سالیان اخیر تألیف و ترجمه شده است. از جمله پژوهش هایی که متون عرفانی را با نظریه های روایت شناسی تجزیه و تحلیل کرده اند، می توان به مقالاتی چون «تحلیل منطق الطیر بر پایهٔ روایت شناسی» (دزفولیان و مولودی، ۱۳۹۰) و «روایت شناسی داستان بوم و زاغ در کلیله و دمنه » (نبی لو،۱۳۸۹) و «بررسی تحلیلی ساختار روایت در کشف المحجوب » (دهقانی، ۱۳۹۰) اشاره کرد.ومقالات « تحلیل ساختاری داستان پادشاه سیاه پوش از منظر بارت و گریماس» (فاطمه کاسی، ۱۳۸۷) و «تحلیل ساختاری داستان جولاهه با مار بر اساس نظریه گریماس» (محمود فضیلت بهبهانی،۱۳۹۱) به صورت اختصاصی بر اساس نظریه گریماس نوشته شده است. اما در مورد حکایات جوامع الحکایات بر اساس نظریه ی گریماس هیچ پژوهشی صورت نگرفته واین مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد تحت همین عنوان است که درآن به صورت کامل حکایات بررسی شده وداده ها توصیف وتحلیل شده است.

الگوی ساختار گرایی گریماس

از دیدگاه ساختارگرایی، مطالعهٔ نظام‌مند ساختار و فرم آثار ادبی منجر به کشف شیوه‌های تولید معنا در متون ادبی می‌شود و صورت متن ادبی مانند بستری است که معنا در آن شکل می‌گیرد؛ از این منظر برای تحلیل و بررسی تاریخ اندیشه و نظام‌های حاکم فکری بر متون ادبی، در درجهٔ اوّل باید به مطالعه و تحلیل صورت (فرم) این متون پرداخت؛ از آن‌جا که یکی از شاخه‌های اصلی ساختارگرایی، علم روایت‌شناسی است در مطالعات تاریخ ادبی، بررسی سیر تحوّل و تکامل روایت متون روایی ، جایگاه واهمیّتی ویژه دارد. (فولادیان ، ۱۳۹۴). در حقیقت کار ساختارگرایی، تجزیه ادبیات، تفکیک آثار و انواع ادبی از یکدیگر و تجزیه یک اثر ادبی به اجزای متشکله ی آن است. "ساختارگرایان، تمام پدیده ها و رخدادهای عالم را دارای ساختارهای مشخص می دانند " (شایگان فر:۸۴:۱۳۸۴) و بر همین اساس به بررسی این ساختارها و اجزای تشکیل دهنده ی آنها و ارتباط این اجزا با یکدیگر می پردازند. ویژگی این روش در آن است که پژوهشگر پدیده های گوناگون را به طور جداگانه و مستقل از یکدیگر مورد مطالعه قرار نمی دهد، بلکه همواره می کوشد تا هر پدیده را در ارتباط با مجموعه ی پدیده هایی که آن پدیده جزوی از آنهاست، بررسی کند. (بالایی؛ کویی پرس:۲۶۷:۱۳۸۷) ساختارگرایان در روایت شناسی، حوادث و شخصیّت ها را به تعداد محدود و مشترکی کاهش می دهند تا بتوانند این کارکردهای مشترک را بر همهٔ آن انواع روایی تعمیم دهند؛ ساختارگرایان در حیطهٔ داستان در پی الگوهای جامع روایی هستند، الگوهایی که همه گیر و در همهٔ انواع روایی صادق باشند (برتنس، ۱۳۸۴: ۸۷).

آلژیرداس ژولین گریماس بنیانگذار مکتب پاریس (که در آن نشانه معناشناسی نوین گفتمان پی افکنده شده است)، با انتشار کتاب «معنا شناسی ساختاری » (۱۹۶۶) ودر« باره ی معنا» (۱۹۷۶) به عنوان یکی از مهمترین نظریه پردازان معناشناسی و روایت شناسی شناخته شد. گریماس تحت تأثیر نظریات ولادیمیر پراپ و با بهره گرفتن از نظریه های زبان شناسانی چون سوسور و رومن یاکوبسن ، الگوی کنشی خود را در بررسی انواع روایت ها، مطرح کرد، وی با تکیه بر نظریات زبان شناسی، «داستان را به عنوان یک ساختار معناشناسی قابل مقایسه با نحو جمله» (Hawkes,2004:72)، مورد بررسی قرار داد، با این هدف که به دستور کلی و جهانی زبان روایت دست یابد. این نظریه پرداز، در مسیر مطالعات معناشناسی خود، «از میان اشکال ساختاری، «ساختار روایت» را به عنوان مرکز فرایندهای معنایی معرفی می کند» (Robichaud,2002:130) و راهکارهای تجزیه و تحلیل متون روایی در جهت کشف معنای ژرف ساختیشان را در قالب فرایندها و الگوهای مختلف مطرح می سازد از جمله مشهورترین این الگوها عبارتند از:

الگوی کنشی، فرایند مربع معنایی و مباحث مربوط به فرایندهای تولید معنا در نشانه معناشناسی . بنابراین، «اصلی ترین نشانهٔ دسترسی به آثار گریماس را می توان تمایلش به معناشناسی و موضع ساختارگرایی قوی، با تأکید بر الگوها، تقابل و نقش های معنایی معرفی کرد» (Cavazza and Pizzi,2006:74).

از نظر گریماس ، دلالت با تقابل های دوتایی شروع می شود. از دید او هیچ بالایی بدون پایین شکل نمی گیرد و خوب بدون بد معنا نمی دهد و معنا به واسطهٔ تقابل هایی که میان دو واحد معنایی قائل می شویم شکل می گیرد«آنچه برای گریماس حائز اهمیت است، دستور

زیربنایی و سازندۀ روایتهاست، نه متن های منفرد. یک زنجیرۀ روایی از طریق دو کنشگر که ارتباط آنها کنشهایی اساسی را پدید می آورد، به تقابل های دوگانه اجازۀ حضور می دهد. علاوه بر این، گریماس اعتقاد دارد که دستور روایت نیز مانند دستور زبان محدود است« (گرین و لبیهان، ۱۳۸۳ : ۱۱۰). بنابراین، به باور او «همان طور که برای شناخت معنای یک جمله باید معنای واژگان و قاعده های دستوری و نحوی را دانست، برای شناخت معنای یک متن نیز باید معنای پی رفت ها و قاعده های دستور داستان را بدانیم» (احمدی، ۱۳۹۲ : ۱۶۲). در نتیجه، به جای نقش های ویژۀ پراپ، از مفهوم پی رفت و زنجیره های نحوی روایی در ساختار طرح استفاده کرد.

گریماس پیشنهاد کرد تا دسته بندی کلی حاکم بر تمام روایتها فقط متشکل از شش نقش یا مشارک در سه تقابل دوسویه باشد. این دسته بندیها عبارتند از فاعل/ مفعول، دهنده/ گیرنده، یاری دهنده/ مخالف (تولان، ۱۳۸۳: ۸۲). این شش نقش که تمام کنشهای داستان را پوشش میدهند،عبارتند از :

۱ـ فرستنده یا تحریک کننده: عامل یا نیرویی است که «کنشگر» را به دنبال خواسته یا هدفی می فرستند.

۲ـ گیرنده: کسی است که از کنش «کنشگر» سود می برد.

۳ـ کنشگر: معمولاً مهمترین شخصیت داستان است که عمل را انجام می دهد و به سوی «شیء ارزشی» خود می رود.

۴ـ شیء ارزشی: هدفی است که کنشگر به سوی ان می رود یا عملش را بر روی آن انجام می دهد.

۵ـ کنشگر بازدارنده: کسی است که جلو رسیدن «کنشگر» را با «شیء ارزشی» می گیرد.

۶ـ «کنشگر یاری دهنده او «کنشگر» را یاری می دهد تا به «شیء ارزشی» برسد.

فرستنده کنشگر را به دنبال شیء ارزشی می فرستد تا گیرنده از ان سود برد. در جریان جست و جو، کنشگران یاری دهنده او را یاری می دهند و کنشگران بازدارنده جلو او را می گیرند (گریماس، ۱۹۸۳: ۸۶).

گریماس از سه زنجیرۀ ساختاری مجزا در روایت سخن می‌گوید که به زنجیرۀ اجرایی، میثاقی و انفصالی معروف است. گریماس با ارائۀ این سه زنجیره به بررسی اصول ساختاری روایت‌ها می‌پردازد. در زنجیرۀ اجرایی، آزمون‌ها و مبارزه‌ها مطرح هستند؛ در زنجیرۀ میثاقی، بستن و شکستن پیمان‌ها و در زنجیرۀ انفصالی رفتن‌ها و بازگشتن‌ها.(اخوت ، ۶۶:۱۳۷۱)

بررسی حکایات جوامع الحکایات

در جوامع الحکایات بخش اعظم حکایت‌ها با الگوی کنشی گریماس مطابقت دارند و دارای زنجیرۀ روایی منسجم هستند. از این میان هفت حکایت ، دو طرحوارۀ مجزا دارند . در ۵۸ حکایت هر شش نقش‌ویژه حضور دارند؛ بنابراین، ۶۴ درصد حکایت‌ها از زنجیرۀ کامل روایی برخوردارند. مانند حکایت ذیل که در آن هر شش کنشگر را می‌توان در جدول الگوی گریماس جای داد:

آورده‌اند که در نوبت خلافت عمر عبدالعزیز، درویشی قدری ریسمان داشت. آن را به بازار برد و به یک درم بفروخت. خواست تا به جهت اطفال طعامی خَرَد، دو مسلمان را دید که با یکدیگر خصومت می‌کردند. پرسید که موجب "خصومت چیست؟" گفتند: "این مرد را بدان، یک درم می‌باید داد و ... (عوفی،۲۰۴:۱۳۴۰)

کنشگر اصلی: درویش	شیء ارزشی: کسب روزی برای اهل خانه
کنشگر فرستنده: گرسنگی اطفال	کنشگر گیرنده: اهل خانه
کنشگر یاری‌دهنده: صیاد	کنشگر بازدارنده: دو مسلمان

در ۲۸ حکایت با فقدان یکی از کنشگران مواجه هستیم؛ یعنی ۳۰ درصد از حکایت‌ها با پنج مشارک شکل گرفته‌اند. مانند حکایت ذیل که در آن کنشگر یاری‌دهنده حضور ندارد و از تعداد کنشگران کاسته شده است.

قاضی محسن تنوخی می‌گوید که از محمد بدیع عقیلی شنیدم که گفت: مردی را دیدم از بنی عقیل که بر پشت او نشانه‌ها بود بر مثال زخم شمشیر و بزرگتر از آن. سؤال کردم که این زخمها بر پشت تو از چیست؟ گفت عم مرا دختری بود که مرغ دلم در دام عشق او افتاده بود... (همان: ۱۲۹-۱۲۷)

کنشگر اصلی: مردی از بنی عقیل	شیء ارزشی: ربودن اسب
کنشگر فرستنده: پدر دختر	کنشگر گیرنده: مردی از بنی عقیل
کنشگر یاری‌دهنده: ندارد	کنشگر بازدارنده: زن صاحب اسب، صاحب اسب

در پنج حکایت نیز تنها چهار کنشگر حضور دارند؛ بنابراین، ما در شش درصد از حکایت‌ها با فقدان دو کنشگر روبه‌رو هستیم. مانند حکایت ذیل که در آن کنشگر یاری‌دهنده و کنشگر مانع حذف شده

قاضی امام محسن تنوخی می‌گوید که: من در سنهٔ خَمس و ثَلاثین و ثَلاث مِائه در بصره به مکتب می‌رفتم، و هنوز به حدّ بلوغ نرسیده بودم. شخصی وفات یافت، و چون وارثی معیّن نداشت پدر من، به حکم وصایت، اموال او در تصرّف گرفت... (همان: ۳۳۳-۳۳۱)

کنشگر اصلی: قاضی تنوخی	شیء ارزشی: وفای به عهد
کنشگر فرستنده: نیروی درونی قاضی تنوخی	کنشگر گیرنده: بوعلی صولی
کنشگر یاری‌دهنده: ندارد	کنشگر بازدارنده: ندارد

وضعیت کنشگران به‌لحاظ تکرار آنها در الگو نیز قابل تأمل است. در ۵۵ حکایت؛ یعنی ۶۰ درصد از حکایت‌ها فرستنده و گیرنده نیروی درونی فاعل هستند. مانند حکایت ذیل که در آن کنشگر اصلی وزیر است و فرستنده و گیرنده نیروی درونی وزیر. در این حکایت‌ها آنچه فاعل را به سوی شیء ارزشی سوق می‌دهد آرزو یا خواسته‌ای در ذهن فاعل است و در نهایت نیز نفع اصلی ماجرا به خود او می‌رسد.

وقتی پادشاهی بود که او را بزندقه میل بود، و وزیری داشت عاقل و مسلمان، و میخواست که رای پادشاه را از آن ضلالت باز گرداند؛ و عادت معهود، چنان بود که هر سال یک نوبت وزیر مر پادشاه را مهمان کند. سالی وزیر گفت: «ای پادشاه! بنده میخواهد که پادشاه را ضیافت کند... (همان:۶۴)

کنشگر اصلی: وزیر عاقل مسلمان	شیء ارزشی: مسلمان شدن پادشاهی که میل به زندقه دارد
کنشگر فرستنده: نیروی درونی وزیر	کنشگر گیرنده: نیروی درونی وزیر
کنشگر یاری‌دهنده: حکایت زمین شوره‌زار که بی بانی عمارت شده	کنشگر بازدارنده: میل پادشاه به زندقه

اگرچه در این دسته از حکایات زنجیرهٔ روایی کامل است و هر شش کنشگر حضور دارند اما عملاً سه نقش‌ویژهٔ تکراری در آنها وجود دارد. در الگوی گریماس از شش مشارک که در سه جفت دسته‌بندی می‌شوند بنیادی‌ترین مشارک ها ، جفت فاعل/مفعول است که اساساً بدون حضور این جفت ، جست‌وجو شکل نمی‌گیرد و چالش اصلی ماجرا آغاز نمی‌گردد. اما در جفت بعدی که جفت فرستنده/گیرنده است ما با واگذارکنندهٔ مأموریت به فاعل و کنشگر ذینفع این مأموریت مواجه هستیم. به اعتقاد گریماس تنظیم اساس روایت بر پایهٔ این دو جفت کاملاً ارجحیت دارد. اما او معتقد است که حتی می‌توان چهار مشارک این دو جفت را به دو مشارک تقلیل داد. هرچند که اساساً در حکایت‌های پیچیده‌تر هر چهار مشارک حضور دارند (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۵۱).

دو طرحواره در یک حکایت

هفت حکایت دارای دو الگوی کنشی متفاوت هستند . این وضعیت به دلیل تغییر زاویهٔ دید نیست. اساساً در این هفت حکایت دو مفعول کاملاً متفاوت مطرح شده است؛ یعنی ما با دو طرحوارهٔ مجزای جست‌وجو مواجه می‌شویم .

مانندین حکایت : آورده‌اند که بازرگانی در بغداد بر اسفهسالاری مالی خطیر داشت، و آن سپهسالار در ادای آن معاطلت می‌نمود، و با غریم طریق رفق و مجاملت نمی‌سپرد، و هر گاه به درِ سرای او به تقاضا رفتی... (همان:۸۰-۷۶)

دو فاعل متفاوت و دو مفعول یا شیء ارزشی مجزا داریم، در نخستین طرحواره بازرگان به قصد باز پس گرفتن مال خود جست‌وجویی را آغاز می‌کند و حکایتی پی‌ریزی می‌شود. در دومین طرحواره خیاط به قصد نجات زنی گرفتار، سبب طرح‌ریزی حکایتی دیگر می‌گردد.

فاعل	مفعول	فرستنده	گیرنده	یاری‌گر	مانع
طرحواره ۱: بازرگان	پس گرفتن پول	نیروی درونی بازرگان	نیروی درونی بازرگان	دوست بازرگان، خیاط	سپهسالار
طرحواره ۲: خیاط	نجات زن	نیروی درونی خیاط	زن	معتضد، بدر حاجب، اذان	غلام معترض

این دو حکایت در امتداد هم پیش می‌روند و نقطهٔ اتصال آنها حضور مشارکی مشترک است؛ خیاط در طرحوارهٔ نخست نقش یاری‌دهنده را بر عهده دارد و در طرحوارهٔ دوم نقش فاعل و فرستنده را ایفا می‌کند و دو حکایت را به هم گره می‌زند.

ارتباط کنشگر فرستنده و کنشگر اصلی

از نظر گریماس میان عامل وضعیت (فرستنده) و عامل (کنشگر اصلی) ارتباطی وجود دارد؛ این رابطه می‌تواند همراه با عمل باشد و یا همراه با شناسایی. هر گاه عامل وضعیت از عامل درخواست کند و مثلاً او را از طریق فهماندن و قانع کردن به سوی شیء ارزشی راهی کند در این صورت ارتباط از نوع شناسایی است. اما مثلاً اگر عامل وضعیت از طریق اعمال زور عامل را به سوی شیء ارزشی بفرستند با ارتباطی از نوع عملی روبه‌رو هستیم.

در جامعهٔ آماری بررسی شده می‌توان گفت ۷۵ درصد از حکایت‌ها فرستنده‌ای جدای از فاعل ندارند؛ بنابراین، ارتباط از طریق عمل در این حکایت‌ها نمی‌تواند شکل بگیرد. در تمامی این حکایات فاعل با افکاری که در سر دارد به این نتیجه می‌رسد که جست‌وجوی خود را آغاز کند. حال می‌توان گفت در ۷۵ درصد از حکایت‌ها ارتباط میان فاعل و فرستنده از نوع شناسایی است زیرا نیرویی درونی، عامل را به سوی شیء ارزشی پیش رانده و کنش روایت را شکل داده است. به عنوان مثال وقتی در حکایت (ص۲۷۶)مرد حاسد قصد براندازی واعظ را دارد کسی او را بدین کار فرا نخوانده است، نیرویی در درون اوست که او را پیش می‌راند مرد حاسد محبوب شدن واعظ را بر نمی‌تابد حسادتی درونی انگیزه‌ای می‌شود برای این تصمیم‌گیری. او در ذهن خود و با افکار خود به این نتیجه می‌رسد که برای نابودی واعظ تلاش کند. ؛ اما در حکایت صفحه ی مأمون به شاهک فرمان دستگیری فضل ربیع را داده است . آنچه عامل را به کنش وادار می‌کند دستوری است که از سوی مافوق صادر می‌شود؛ بنابراین، با ارتباطی از نوع عملی روبه‌رو هستیم.

در یک جمع‌بندی کلی باید گفت در ۷۵ حکایت ارتباط عامل و عامل وضعیت از نوع شناسایی و در ۱۶ حکایت از نوع عملی است؛ یعنی در ۸۳ درصد از حکایت‌ها عامل وضعیت از طریق فکر کردن، قانع کردن و یا فهماندن عامل را به سوی شیء ارزشی سوق می‌دهد و در ۱۷ درصد از حکایت‌ها از طریق تحکم و اعمال زور، و هرگاه در این ارتباط، تحکم یا دستور سبب رانده شدن فاعل به سوی مفعول باشد فرستنده قدرتی برتر از قدرت فاعل دارد.

ارتباط کنشگر فرستنده و شیء ارزشی

فرستنده به دو شیوهٔ رفتاری فاعل را به سوی شیء ارزشی هدایت می‌کند اما در نهایت فاعل ممکن است در این مأموریت موفق باشد و یا ناکام بماند. در صورتی که غرض فرستنده حاصل شود و فاعل به شیء ارزشی دست یابد ارتباط فرستنده و هدف از نوع اتصالی، و در صورتی که غرض حاصل نگردد و فاعل ناکام بمانند ارتباط عامل وضعیت و هدف از نوع انفصالی است. در جامعهٔ آماری ما از جوامع‌الحکایات در ۷۴ حکایت رابطهٔ فرستنده و هدف از نوع اتصالی و در ۱۷ حکایت از نوع انفصالی است؛ یعنی در ۸۱ درصد از موارد عامل و شیء ارزشی گرد هم می‌آیند و غرض فرستنده حاصل می‌شود. به عنوان مثال حکایت (ص ۷۲) حکایتی انفصالی است در این حکایت قصابان شهر به قصد گران کردن گوشت نزد طمغاج‌خان می‌روند اما طمغاج‌خان مانع آنها در رسیدن به این هدف می‌شود و قصابان جریمه‌ای نیز به خان پرداخت می‌کنند؛ بنابراین فاعل و شیء ارزشی گرد هم نمی‌آیند و قصابان به مقصود خود نمی‌رسند.

در تمامی این حکایت‌ها کنش روایی بر اساس حرکت عامل به سوی هدف شکل می‌گیرد اما رسیدن یا نرسیدن عامل به هدف است که پیام اصلی حکایت را به خواننده منتقل می‌کند. در آن دسته از حکایات که عامل وضعیت نیرویی مافوق نیروی عامل (پادشاه، خلیفه، پروردگار) است نتیجهٔ ماجرا خواننده را متقاعد می‌کند که این نیروی برتر همواره به سوی خیر و نیکی حرکت می‌کند و همیشه موفق است تنها زمانی که مأموریت عامل هدایت گمراهانی ست که در ضلالت خود غوطه‌ور شده‌اند این دستیابی ناکام می‌ماند و ظالم گمراه در جهل و گمراهی می‌میرد. گویی که نیروی الهی آنهایی را که در بیابان گمراهی گرفتارند نجات نمی‌دهد که هلاک می‌کند. به عنوان مثال در حکایت (ص ۴۵) وقتی قرار است ابراهیم (ع) سبب هدایت نمرود باشد به این شیء ارزشی دست نمی‌یابد و نمرود به فرمان الهی هلاک می‌شود . هرگاه قرار است انسانی شایسته یا بیگناه و یا مظلوم کشته شود حکایت انفصالی است. مثلاً در حکایت (ص۳۲۱) ملک هند به گمان گناهکار بودن جاندار دستور کشتن او را صادر می‌کند اما این حکایت انفصالی است چون بی گناهی جاندار ثابت می‌شود. با اتصالی یا انفصالی بودن حکایت، راوی به خواننده القاء می کند که پادشاهان دادگستر و عادل‌اند.

وقتی در حکایت (ص ۴۷) حکیم بیگناه در آخرین لحظه‌های زندگی‌اش فریاد دادخواهی از راهزنان سر می‌دهد حکایت اتصالی است چرا که نباید خون مظلومان پایمال شود. یا وقتی طلحه (عامل) قرار است ابوبکر را از مسلمانی بازگرداند (شیء ارزشی) حکایت انفصالی است زیرا نباید انسانی خداجو گمراه شود.

دست آخر می‌توان گفت راوی قصد ترسیم مدینهٔ فاضله‌ای را دارد که هر انسانی در آرزوی آن است. دنیایی که در آن بیگناهان کشته نمی‌شوند، ظالمان تنبیه می‌گردند، پادشاهان عادل‌اند و موجودات عالم به سوی خیر و نیکی حرکت می‌کنند. البته این وجه غالب حکایت‌هاست و هستند حکایاتی که در آنها نیروی شر بر نیروی خیر غلبه می‌کند مثل حکایت (ص ۲۶۲) که در آن سه طرار خر و بز روستایی را می‌ربایند و به لباس او نیز رحم نمی‌کنند اما این دست از حکایات بسامد اندکی دارند و اساساً قرار است که حق به حق‌دار برسد.

نکتهٔ دیگری که جالب توجه است ارتباط عدم حضور کنشگر بازدارنده با اتصالی یا انفصالی بودن روایت است در جامعهٔ آماری ما ۲۰ حکایت ، کنشگر بازدارنده ندارند. تمامی این ۲۰ حکایت اتصالی هستند. عدم حضور مانع ، رسیدن عامل به شیء ارزشی را ساده‌تر می‌کند و از پیچیدگی ماجرا می‌کاهد.

در حکایت‌هایی که رابطهٔ فرستنده و هدف اتصالی است در نهایت فاعل به هدف دست می‌یابد و از این ماجرا نفع می‌برد. این حکایت‌ها پایان خوش دارند و کنشگر اصلی در پایان حکایت به آرزوی خود می‌رسد. اما در حکایت‌های انفصالی انتظار داریم با پایانی ناخوش روبه‌رو شویم و کنشگر اصلی نفعی از جست‌وجوی خود نبرد. در حکایت‌های جوامع الحکایات چون اساساً قصد نویسنده انتقال درون‌مایه‌ای مشخص از خلال داستان است و هدف اصلی از نوشتن همان پیام اخلاقی ماجراست. به جز سه حکایت پایان خوش داریم و فاعل از وضعیت پایانی نفع می‌برد، حال چه این حکایات اتصالی باشند و چه انفصالی، در هر حال کنشگر اصلی با ناکامی مواجه نمی‌شود و حکایت با خوشی به پایان می‌رسد.

بررسی زنجیره‌های ساختاری سه‌گانه

اغلب حکایت‌های جوامع الحکایات از زنجیرهٔ ساختاری منسجمی برخوردارند و دیدیم که اغلب آنها از الگوی کنشی گریماس پیروی می‌کنند. در بحث از زنجیره‌های ساختاری نیز می‌توان برای اغلب آنها این سه پی‌رفت را متصور بود. برای نمونه در این حکایت :

زنجیرهٔ اجرایی	ابلیس از صورت ادریس هیکلی می‌تراشد و اندک اندک مردم را به پرستش او دعوت می‌کند.
زنجیرهٔ میثاقی	ابلیس با خود عهد بسته که فرزندان آدم را گمراه کند و از خداوند مهلت گرفته است
زنجیرهٔ انفصالی	ابلیس در هیئت نجار و مهندس نزد آدمیان می‌رود

ترسیم این جدول برای تمام حکایت‌هایی که از الگو تبعیت می‌کنند مقدور است. از آنجایی که در اغلب حکایت‌ها فرستنده و گیرنده نیروی درونی فاعل هستند می‌توان گفت در زنجیرهٔ میثاقی ، عهد و پیمانی که سبب آغاز ماجراست اغلب عهدی است که کنشگر اصلی در ذهن خود و با خود می‌بندد. بیشترین بسامد در زنجیرهٔ میثاقی مربوط به عهدهای ذهنی و درونی فاعل است. قراردادی میان او و خودش که اغلب برای گرفتن حقی است که پایمال شده در نهایت گیرندهٔ این حکایت‌ها نیز خود فاعل است و نفع این تلاش و جست‌وجو به خود او می‌رسد.

حکایاتی که با الگو تطابق ندارند

از حکایات مورد بررسی ۱۴ حکایت باالگوی ساختاری گریماس مطابقت نمی کنند در الگوی گریماس اصلی‌ترین جفت، جفت فاعل و مفعول است که رابطهٔ میان این جفت اساس جست‌وجو را شکل می‌دهد یعنی باید قهرمانی باشد و هدفی که قهرمان برای دستیابی به آن تلاش کند این بخش از الگو قابل فروکاستن یا حذف کردن نیست. در این حکایت‌ها این جفت شکل نمی‌گیرد؛ بنابراین، حتی عنوان حکایت را نمی‌توان به آنها اختصاص داد. به عنوان مثال شبه حکایت ذیل:

«ذوالنّون مصری را گفتند: خدای به چه شناختی؟ گفت: خدای را به خدای شناختم. و اگر نه خدای بودی، هرگز خدای را نشناختمی. و این که گفت: خدای را به خدای بشناختم. مراد او آن است که خدای را به توفیق هدایت او شناختم، و به هدایت رحمت او دانستم. و این سخن، حق است. و از آنجاست که مصطفی، صلّی الله علیه و سلّم، فرموده: وَ اللهِ لَو لاَ اللهُ مَا اهتَدُینا ولا تَصدَّقنا وَ لا صَلَّینا. به خدای که اگر نه خدای بودی، هرگز دل ما به زینت معرفت آراسته نشدی و اعضای ما به حلیتِ عبودیّت پیراسته نگشتی.» (عوفی، ۱۳۹۱: ۲۱)

در این شبه حکایت هیچ جست‌وجویی شکل نگرفته است اساساً مفعولی مطرح نیست که جست‌وجویی شکل بگیرد. تنها دقایق و نکته‌هایی از تعالیم عرفانی به مخاطب عرضه شده است و ساختار روایی ندارد.

نتیجه گیری

نتایج برگرفته ، بیانگر این است که ؛از نظر حذف یا عدم حذف کنشگران سه دسته حکایت وجود دارد
حضور هر شش کنشگر ۶۱ درصد، پنج کنشگر ۳۰ درصد وچهار کنشگر ۵ درصد
در حکایت‌های منطبق با الگو تنها سه حکایت وجود دارد که در آنها نه حذف صورت گرفته و نه تکرار؛ یعنی شش کنشگر متفاوت در آنها حضور دارد و در ۹۷ درصد حکایت‌ها یا از طریق تکرار و یا از طریق حذف کنشگران تقلیل یافته‌اند با تقلیل کنشگران در جوامع الحکایات از پیچیدگی حکایت کاسته می‌شود و حکایت به سوی سادگی و گاهی ضعف پیش می‌رود.

نتایج بررسی رابطهٔ فرستنده و فاعل

۸۳درصد از حکایت‌ها فرستنده‌ای جدای از فاعل ندارند. فرستنده در این حکایات نیروی درونی فاعل است؛ بنابراین، ارتباط از نوع شناسایی و در ۱۷ درصد دیگر ارتباط عملی است .

نتایج اتصالی یا انفصالی بودن حکایت‌ها

۸۱ درصد حکایت‌ها اتصالی هستند؛ یعنی در آنها فاعل و شیء ارزشی گرد هم می‌آیند و ۱۹ درصد حکایت‌ها انفصالی‌اند یعنی کنشگر اصلی به شیء ارزشی دست نمی‌یابد. در حکایت‌های اتصالی با پایانی خوش روبه‌رو هستیم زیرا نفع فاعل حاصل می‌شود و کنشگر اصلی به شیء ارزشی دست می‌یابد.

نتایج زنجیره میثاقی، اجرایی، انفصالی

چون فرستنده اغلب نیروی درونی فاعل است در زنجیرهٔ میثاقی در اکثر موارد با عهد ذهنی یا قراردادی که فاعل با خودش بسته مواجه هستیم. این قرار اغلب برای گرفتن حقی که پایمال شده و یا نجات از مهلکه است و در نهایت نفع این جست‌وجوها به خود فاعل می‌رسد چون گیرنده نیز در اغلب حکایات نیروی درونی فاعل است.
در نهایت می‌توان گفت فرضیهٔ نخستین ثابت شده است چون اکثریت حکایت‌ها قابل تطبیق بر الگو بودند. از میان ۱۰۵طرحواره بررسی شده، ۹۱ حکایت یا ۸۷ درصد حکایات مطابق الگو بودند و تنها ۱۴ حکایت از الگو تبعیت نکردند؛ یعنی ۱۳ درصد، که اصولاً عنوان شبه حکایت برای آنها مناسب‌تر است چون جفت اصلی فاعل/مفعول در آنها وجود ندارد و رابطهٔ جست‌وجو شکل نمی‌گیرد؛ بنابراین، از زنجیرهٔ روایی برخوردار نیستند.

فهرست منابع و مآخذ

الف : منابع فارسی

- احمدی ، بابک .۱۳۹۲. ساختار و تاویل متن. تهران: مرکز
- اخوت، احمد. ۱۳۷۱. دستور زبان داستان. تهران: فردا
- اسکولز، رابرت. ۱۳۸۳. درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات. ترجمه فرزانه طاهری. تهران:آگاه
- اقبال آشتیانی، عباس. ۱۳۴۱ تاریخ مغول ، تاریخ مفصل ایران.تهران: امیرکبیر
- ایگلتون، تری. ۱۳۶۸. پیش درآمدی بر نظریه ادبی.ترجمه عباس مخبر. تهران:مرکز
- بالایی ، کویی پرس. کریستف ، میشل . ۱۳۸۷. داستان های کوتاه فارسی.ترجمه احمد کریمی. تهران: پاپیروس
- برتنس ، یوهانس ویلم .۱۳۸. مبانی نظریه های ادبی. ترجمه محمدرضا ابوالقاسم. تهران: ماهی
- - پراپ، ولادیمیر. ۱۳۶۸.ریخت شناسی قصه های پریان. ترجمه فریدون بدره ای.تهران : توس
- تولان، مایکل جی. ۱۳۸۶. درآمدی نقادانه-زبان شناختی بر روایت. ترجمه ابوالفضل حری. تهران: فارابی
- سلدن و ویدوسون ، رامان. ۱۳۸۴. راهنمای نظریه ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو
- شایگان فر، حمیدرضا. ۱۳۸۴. نقد ادبی. تهران :دستان
- شعیری و وفایی ، حمیدرضا و ترانه. ۱۳۸۸. راهی به نشانه معنا شناسی سیال. تهران: علمی فرهنگی
- شعیری، حمیدرضا. ۱۳۹۱. مبانی معناشناسی نوین. تهران: سمت
- ..... . ۱۳۹۲تجزیه و تحلیل معناشناختی گفتمان. تهران: سمت
- عوفی ، سدیدالدین .۱۳۴۰. جوامع الحکایات و لوامع الروایات. به تصحیح امیربانو کریمی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- عوفی ، سدیدالدین. ۱۳۹۱. جوامع الحکایات و لوامع الروایات. به انتخاب و گزینش جعفر شعار. تهران: علمی فرهنگی
- گریماس ، آ.ژ داس ژولین.۱۳۸۹ .نقصان معنا. تهران:علم
- گرین، لبیهان. کیت ، جیل.۱۳۸۳. درسنامه نظریه و نقد ادبی. گروه مترجمان. تهران:روزگار

ب : منابع و مآخذ انگلیسی

- CAVAZZA MARC , PIZZI DAVID/NARRATOLOGY FOR INTERATIVE STORY TELLING A CRITICAL INTRODUCTION/UNITED KINGDOM/2006
- HAWKES TERENCE/STRUTURALISM AND SEMIOTICS/LONDON , NEW YORK/2004
- ROBICHAUD DANIEL/GERIMAS' SEMIOTICS AND ANALYSIS OF ORGANISTIONAL ACTION/KLUWER/2002